

تحلیل تطبیقی معجزات پیامبر در مثنوی‌های مولانا و عطار

یدالله طالشی^۱

موسی قلی‌زاده^۲

چکیده

متون دینی و عرفانی با برخورداری از شاخصه‌های بیانی متعدد نظیر تعاملات تربیتی به بیان روابط و مناسبات حکمی و اخلاقی می‌پردازند از این رو توجه به بن‌مایه‌های انواع ادبی بر مبنای برخورداری از یک نوع ادبی می‌تواند در حکم یک نوع تفکر وجودی امری تأثیرگذار باشد با عنایت به این امر توجه به ساختارهای دینی برای درک مبانی فلسفه وجودی امری لازم و ضروری است از این رو در پژوهش حاضر به تبیین مراتب گسترده معجزات پیامبر در دو اثر مثنوی معنوی و منطق الطیر عطار پرداخته‌ایم تا دریابیم که مولانا و عطار در بیان مبانی عرفانی و بیان معجزات پیامبر از چه تمهیداتی بهره جسته‌اند و کلام آن‌ها از چه حد توانسته است ساختارهای بنیادین معجزات پیامبر را تبیین کند.

کلید واژه‌ها: پیامبر، مثنوی، مولانا، عطار، دین، عرفان.

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر.

Taleshi28@yahoo.com

^۲ مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر.

Mousaqolizade96@gamil.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۳

مقدمه

بازتاب معجزات پیامبرگرامی اسلام(ص) در آثارعرفانی ادب فارسی، به‌ویژه اشعار عطار مولوی، با جذابیت و شکوه خاصی همراه است. در این اشعار، شاعر بیشتر کوشیده است تا برای تبیین صدق نبوت و تقویت چهره اسلام حقیقی تعدادی از معجزات پیامبر را بیان نماید و با بیان این معجزات، علاوه بر اثبات سخنان خویش برهان استواری از دین اسلام و نبوت نبی در برابر افق دیدگان آنهایی که همه چیز را با حواس ظاهری و مادی خود درمی‌یابند، ارائه دهد. البته معجزات فی‌نفسه نمی‌تواند دلالت‌کننده و موجب ایمان حقیقی شود؛ اما می‌تواند روزه‌ای برای معرفت حق باشد:

بیان مسأله

مسأله اصلی پژوهش حاضر کشف ساختارهای عرفانی و معنوی کلام و معجزات پیامبرمکرم اسلام جهت تبیین مناسبات متعدد اخلاقی و حکمی در آثار ادبی شاعران و نویسندگان است.

پیشینه تحقیق

در خصوص کرامات پیامبر، سیره نبوی و معجزات ایشان تاکنون پژوهش‌های متعددی به رشته تحریر در آمده، اما در خصوص معجزات ایشان در آثار ادبی گوناگون به ویژه منطق الطیر و مثنوی تاکنون تحقیق مستقلی، صورت نگرفته است. در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از پژوهش‌های انجام یافته پیرامون این اثر می‌پردازیم.

صدیقه فرمانی و همکاران، در مقاله بررسی روان‌شناختی خودخواهی و خود بزرگ‌بینی با تکیه بر مثنوی معنوی مولوی به تبیین مراتب اخلاقی در این اثر با تکیه بر ویژگی‌های اخلاقی می‌پردازد.

مریم شهدوستی، در تحلیل نقش آموزه‌های مثنوی مولانا در تربیت عاطفی و معنوی دانش‌آموزان به تبیین مراتب ساختاری و اخلاقی با تکیه بر مبانی عاطفی وجود پرداخته است. ۳- فرامرز کمالی پور آزاد در مقاله بررسی بعد تعلیمی در آثار عطار (منطق الطیر الهی‌نامه و مصیبت‌نامه) بر اساس نظریه تداعی، به تبیین مبانی تعلیم و تربیت در آثار عرفانی منطق الطیر پرداخته است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و به‌روش کتابخانه‌ای (مطالعات کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها، صورت پذیرفته است.

ضرورت و اهداف

ضرورت پرداختن به چنین پژوهش‌هایی، نقد و تحلیل عناصر ساختاری متن بر مبنای معانی ثانویه آن از طریق زبان نقد است که ما را در جهت کشف قوانین درونی متن بر مبنای روابط و مناسبات کلامی و اهداف متعالی نویسنده با طرح یک سوژه داستانی رهنمون می‌سازند. آنچه را که می‌توان به عنوان اهداف اصلی پژوهش حاضر ذکر نمود عبارتند از: معرفی دیدگاه تکوینی عرفانی و معنوی عطار و مولانا نسبت به دین است. شناخت عوامل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی مؤثر در شکل‌گیری یک اثر و میزان انعکاس واقعیت‌های اجتماعی و اخلاقی موجود در عصری دیگر. شناخت دقیق و ساختاری پیکره داستان‌های کهن با تکیه بر بعد تشریحی رویکردهای متعدد مراتب دینی و عرفانی.

سوالات تحقیق

کدامیک از مضامین اجتماعی و اخلاقی مثنوی معنوی و منطق‌الطیر دارای روابط و مناسبات ۱- اجتماعی و معجزات سیره نبوی است؟
۲- مناسبات گسترده مبانی حکمی و عرفانی با برگزیدن فضاهای‌های متعدد، تا چه حد در تبیین مضامین درونی متن به لحاظ بیان واقعیت‌های عرفانی مؤثر بوده است؟

فرضیه تحقیق

بخش عمده‌ای از ساختارهای اجتماعی و اخلاقی این دو اثر دارای بن‌مایه‌های ناب عرفانی و مبانی کشف و شهود است.
۲- مبانی حکمی و عرفانی در این دو اثر با بهره‌گیری از مناسبات فرهنگی و اجتماعی متعدد خواننده را در بطن وقایع عبرت‌آموز قرار می‌دهد به‌طوری که با شخصیت‌های اصلی داستان همزاد پنداری می‌کند.

بحث و بررسی

تبیین مبانی کلامی و مصادیق معجزات پیامبر در متون عرفانی و دینی دارای ساختارهای متعددی است. این امر در متون ادبی و در ساختارهای شعری روابط و مناسبات گوناگونی می‌یابد.

چون زادات حق بعیدی، وصف ذات بازدانی از رسول و معجزات بی‌شک طایفه‌ای را که قوت یقین ایشان در درجه کمال باشد، به مشاهده آثار قدرت مجرد از حکمت [معجزه] احتیاج نیفتد (رازی، ۱۳۷۳: ۱۵) در بیشتر مواقع معجزه برای قهر دشمنان

است نه برای تقویت ایمان عاشقان رسول؛ چرا که آنچه موجب جذب صفات نبی می‌گردد جنسیت میان او و افراد انسانی است:

موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات بوی
معجزات از بهر قهر دشمن است جنسیت پی دل بردنست

پیامبر با معجزه‌های خود کافران و مشرکان را شرمنده می‌کرد و انسان‌های بد سرشت را ناامید و دلتنگ می‌نمود نظامی در خسرو و شیرین آورده است: (نظامی‌گنجه‌ای، ۱۳۱۳: ۵۰)
به معجز بدگمانان را خجل کرد جهان سنگ دل را تنگ دل کرد

واضح است که به مصداق آیه هفتاد و هشت سوره مؤمن که می‌فرماید: «و ما کان لرسول أن یأتی بأیه إلا بإذن الله»، هیچ‌کس حتی پیامبر در مقابل ذات حق استقلال ندارد و معجزه‌اش هم به اجازه خداست.

پیامبر(ص) بشری است مثل دیگران ترکیب یافته از گوشت و پوست و استخوان اما اقوال، احوال، افعال و اخلاقش همه معجزه است و معنویت وجود مقدس او دیگران را به شگفتی وامی‌دارد:

هست ترکیب محمد لحم و پوست گرچه در ترکیب هر تن جنس اوست
کاندر آن ترکیب آمد معجزات که همه ترکیب‌ها گشتند مات

فراوانی و گوناگونی معجزات پیامبر(ص) به قدری است که نمی‌توان همه آن‌ها را شرح نمود: به وصف اندر نباید معجزاتش به شرح اندر نیايد وصف ذاتش

معجزات پیامبر گرامی اسلام (ص) به ایام حیات با سعادتش اختصاص ندارد؛ بلکه به قبل از تولد و پس از رحلت نیز مربوط میشود. نجم الدین دایه می‌گوید: «معجزه هر پیامبر در عهد او بود و چون او برفت معجزه با خود ببرد و خاصیت دین محمدی آن است که بعد از او معجزه قرآن که یکی از معجزات اوست تا منقرض عالم باقی خواهد ماند (رازی، ۱۳۷۳: ۷۲)

معجزات پیامبر(ص) را می‌توان به دو بخش کلی از نظر زمانی تقسیم نمود:

معجزات قبل از بعثت که بیشتر آنها تا پایان زندگی پیامبر(ص) تداوم داشت.

معجزات پس از بعثت که شامل وقایع و رویدادهای دوران نبوت و پس از آن می‌باشد.

الف - معجزه‌های قبل از بعثت پیامبر(ص)

۱- ذکر نام پیامبر(ص) در تورات و انجیل

در احادیث معتبر مطابق آیات کریمه آمده است که حق تعالی پیمان گرفت از پیغمبران گذشته که خبر دهند امت‌های خود را به بعثت پیغمبر آخرالزمان(ص) و اوصیای کرام آن حضرت و امر کنند ایشان را که تصدیق به حقیقت پیغمبری ایشان نمایند.

کردگارش از برای احترام برده در تورات و در انجیل نام
(منطق‌الطیر، ۳۲۵)

بود در انجیل نام مصطفی آن سر پیغامبران، بحر صفام
(۷۲۷/۱)

۲- سرنگونی بت‌ها و بت‌پرستان هنگام ولادت پیامبر(ص)

از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) روایت کرده‌اند که چون آن حضرت متولد شد بت‌ها که بر کعبه گذاشته بودند همه به رو در افتادند و چون شام شد این ندا از آسمان رسید: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا...

تویی صاحب قرآن عین هستی که بت با بت‌کده در هم شکستی
(الهی‌نامه، ۱۲)

داعی بت‌های عالم بود هم سرنگون گشتند پیشش لاجرم
(منطق‌الطیر، ۳۰۳)

چون «محمد» گفت آن جمله بتان سرنگون گشتند و ساجد آن زمان
که برو ای پیر این چه جستجوست آن «محمد» را که عزل ما از اوست
(۹۵۵/۴-۶)

شکستن بت‌ها به دست پیامبر(ص) پس از فتح مکه نیز رخ داد و گاهی شاعران به آن هم اشاره می‌نمایند؛ اما در اشعاری که از مثنوی ذکر شد قطعاً اشاره مولوی به عزل بت‌ها در شب میلاد پیامبر است؛ چرا که آن ابیات را در ذیل حکایت گم شدن پیامبر(ص) در دوران کودکی بیان می‌نماید و در آن وقت مفهومی ندارد که به فتح مکه نظر داشته باشد.

معجزه‌های دوران کودکی

الف - بیرون آوردن دل پیامبر از سینه توسط جبرائیل و میکائیل و شستشوی آن در طشت زرینی که از برف رحمت پر بود، داستان شکافتن سینه و انشراح صدر یکی از بخش‌های اصلی همه سیره‌ها را تشکیل داده است و اصل مطلب، یعنی تطهیر دل پیامبر(ص) در همه

یکسان است؛ در حالی که نویسندگان مختلف در جزئیات آن، بر حسب آنچه شنیده‌اند تغییراتی داده‌اند. سوره انشراح با این کلام الهی، خطاب به پیامبر آغاز می‌شود «الم نشرح لک صدرک» آیا سینه ات را نگشادیم؟

سینه او را برای فتح باب	طشت آورد آفتاب و کوثر آب
جان پاکش تا ابد از آب حیات	دست شست از جمله کون و کائنات
تا که طشت از سینه او دور شد	طشت چرخ از عکس او پر نور شد

(مصیبت‌نامه، ۲۱)

ب - حکایت گم شدن پیامبر(ص) در کودکی

مصطفی را چون از شیر او باز کرد	بر کفش برداشت چون ریحان و ورد
از هوا بشنید بانگی کای حطیم	تافت بر تو آفتابی بس عظیم
مصطفی را بر زمین بنهاد او	تا کند آن بانگ خوش را جستجو

(همان)

بعضی گفته‌اند معجزه شکافتن سینه محمد(ص) در اثنای همین غیبت او گم شدن اتفاق افتاده است. این دو حکایت در باب دوران شیرخوارگی پیامبر(ص) در سیره‌ها ذکر شده است. به نظر می‌رسد که عطار و مولوی این حکایت‌ها را از یک منبع اخذ کرده باشند. آنچه قابل توجه است اینکه عطار کل داستان را در سه بیت به اجمال و با کنایه عنوان می‌کند و با اشاره‌ای لطیف به اصل ماجرا می‌کوشد تا هر چه بیشتر علو مقام پیامبر را به تصویر بکشد؛ در حالی که مولوی حکایتی با همان حجم را در بیشتر از یک‌صد و بیست بیت بیان می‌نماید (۹۱۵-۱۰۴۰/۴) و با پرورش موضوع و اضافه کردن جزئیاتی به اصل ماجرا - بانگی که در حطیم آمدن پیامبر را بشارت می‌داد و راهنمایی مرد عرب حلیمه را برای استعانت از بتان و شرح دعا‌های عبدالمطلب ضمن ترسیم فضای آن روزگار مفاهیم مورد نظرش را در قالب مباحث کلامی و عرفانی مطرح می‌کند.

این بخش از مثنوی عاطفی‌ترین احساسات مولوی را نسبت به پیامبر(ص) نشان می‌دهد. در داستان گم شدن پیامبر در نزدیکی مکه است که حلیمه دایه‌اش، مادرانه و با اضطراب در جستجوی او از پیر بت‌پرستی استمداد می‌جوید و عبدالمطلب نیز برای یافتنش، خود حضرت را شفیع قرار می‌دهد. مولانا در این قسمت دوستداریش را نسبت به حضرت رسول(ص) در جواب دعای عبدالمطلب از زبان صدای غیبی بیان می‌کند.

۴- معجزه‌های جسم و بدن پیامبر (ص)

درباره معجزات جسم و بدن پیامبر(ص) روایت‌های زیادی در کتب سیره آمده که بر شمردن همه آن‌ها دشوار است. عطار برخلاف مولوی، به اعجاز جسمانی پیامبر(ص) توجه زیادی نموده، در مثنوی‌هایش تعدادی از این معجزات را بر شمرده است؛ اما مولوی فقط در ابیاتی به بی‌سایه بودن جسم نبی اشاره نموده است.

الف - درخشش مهر نبوت بر پشت پیامبر (ص)

در میان کتف او خورشید وار داشته مهر نبوت آشکار
(منطق‌الطیر، ۳۳۱)

در میان کتف او خورشید وار داشته مهر نبوت آشکار
حجتش کنت نبیا از درونست دعوتش مهر رسالت از بهرونست
(مصیبت‌نامه، ۲۰)

ب - بوی خوش بدن و گیسوان و نوری که پیوسته از جبین نبی(ص) ساطع بود،
چو نور دولتش یک ذره در تافت مه و خورشید از آن یک ذره دریافت
درآمد گیسوی مشکین گشاده بسر تاج لعمرک بر نهاده
زمویش مشک در عالم دمیده زرویش نور برگردون رسیده
(اسرارنامه، ۹۱-۱۸۶)

پ - فصیح بودن پیامبر(ص)

پیامبر اکرم (ص) همواره به فصیح بودن سخنان و عمق کلام خود اشاره داشت. در حدیث نبوی آمده است: «أنا أعرِکم، أنا قُرشی و استرضتُ فی بنی سعد بن بکر»، من از شما فصیح‌ترم و لغت عرب بهتر می‌دانم؛ چرا که من قریشی‌ام و لغت قریش می‌دانم و در قبیله بنی‌سعد پرورده‌ام و لغت ایشان نیز می‌دانم چنین گویند که در قبایل عرب هیچ قبیله‌ای به فصاحت بنی‌سعد نبود. هم‌چنین پیامبر (ص) فرمود: «اعطیت جوامع الکلم» خدا به من کلمات جامعه داده است. مفهوم این حدیث آن است که خدا به من قدرتی داده است که با یک سخن کوچک یک دنیا مطلب می‌توانم بگویم.

او فصیح عالم و من لال او کی توانم داد شرح حال او
(منطق‌الطیر، ۳۷۱)

ت - سایه نداشتن پیامبر (ص)

بود از عز و شرف ذوالقلمتین ظل بی ظلی او در خافقین
زهی خورشید روی دلستانش که زیر سایه دارد طیلستانش
(اسرارنامه، ۱۹۰)
تویی بی‌سایه و پیش تو خورشید چو طفلی می‌مزد انگشت امید
(اسرارنامه، ۲۲۰)

در مورد سایه نداشتن پیامبر (ص) نظامی در هفت پیکر آورده است
وانک از و سایه گشت روی سپید چه سخن؟ سایه وانگهی خورشید؟
(نظامی‌گنج‌ای، ۱۳۸۳: ۵۸)
در ارتباط با سایه نداشتن رسول (ص) روایت‌های مختلفی در کتاب‌های حدیث نقل شده
است. از آن جمله: «لم یقع ظله علی الارض» سایه‌ای از او روی زمین نبود. سبزواری در
شرح خود نوشته است: آن جناب سایه نداشت چون همه نور بود و اسم و رسم در او بر عقل
کل مجرد» که نور بی‌ظلمت بود اطلاق می‌شود. در مرصادالعباد نیز آمده است: «آن‌که
شنیده‌ای که محمد را سایه نبود از اینجاست که او همه نور شده بود و نور را سایه نباشد.
چون خواجه از سایه خویش خلاص یافته بود همه عالم در پناه نور او گریختند». خداوند در
قرآن حضرت رسول (ص) را نور خوانده است: قد جاکم من الله نور و کتاب مبین.
مولوی معتقد است که پیامبر (ص) با فنای در حق خود را فقیر می‌بیند و آنچنان همه چیز
را در می‌بازد که دیگر جسمیتی ندارد که سایه داشته باشد هم‌چون زبانه شمع که در حال
سوختن و فنا شدن سایه ندارد:

چون فناش از فقر پیرایه شود او محمد وار بی‌سایه شود
فقر فخری را فنا پیرایه شد چون زبانه شمع او بی‌سایه شد
(۳۱۵۱۰-۳۷۲)

وی جسم را چون ابر می‌داند که سایه می‌افکند و ماه را چون جان که بی‌سایه است؛ بنابراین
رسول را همه جان می‌داند چون او را سایه نبود:

ابر را سایه بیفتد در زمین ماه را سایه نباشد همنشین
بی‌خودی بی‌ابری است ای نیکخواه باشی اندر بیخودی چون قرص ماه

ت - پیامبر (ص) آنچنان که از پیش رو می‌دید از عقب نیز می‌دید.

خویش را کل دیدو کل را خویش دید همچنان کز پس بدید از پیش دید

(منطق‌الطیر، ۳۱۵)

از امام صادق(ع) منقول است که حضرت رسول (ص) فرمود: «می‌بینم شما را از پشت سر چنانکه از پیش رو می‌بینم پس صف‌های خود را درست کنید و اگر نه حق تعالی مخالفت می‌اندازد میان دل‌های شما».

ج - جاری شدن آب از انگشتان پیامبر (ص)

تو را چون چشمه خضر است در مشّت برآمد چشمه از زیر هر انگشت

(اسرارنامه، ۱۲۲)

چ - آب دهان به هر چاهی که می‌افکند پر آب می‌شد.

جمعی از اصحاب آن حضرت از شوری و کمی آب خود به او شکایت کردند. رسول خدا (ص) به سر چاه آنان آمد و آب دهان مبارک خود را در آن چاه انداخت در همان لحظه آب چاه شیرین شد و جوشید و بالا آمد.

کرده چاه خشک را در خشکسال قطره آب از دهانش پر زلال

(منطق‌الطیر، ۳۲۹)

ب - معجزه‌های دوران نبوت پیامبر (ص) و پس از آن

۱- قرآن کریم

قرآن مهمترین نشانه نبوت پیامبر (ص) می‌باشد که در مقابله با آن کسی حتی آیه‌ای نیاورده است. قرآن بزرگترین معجزه جاوید الهی است که تا ابد باقی می‌ماند.

در قرآن آمده است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». این آیات فقط دلالت بر نزول قرآن در یک شب در ماه رمضان دارند و هرگز دلالت ندارند که همان شب بر قلب پیامبر(ص) نازل شده‌اند. آنچه از این آیات به‌طور قطع می‌توان فهمید، این است که قرآن خود نزول خود را خبر داده است.

پیامبر گرامی اسلام(ص) در میان قومی به بعثت رسید که در اوج فصاحت و بلاغت سخن می‌گفتند. و هرکس را با آن درمیزان اعتبار می‌سنجیدند. خداوند نیز معجزه عظیم آن حضرت را از جنس سخن گردانید و قرآن را بر وی فرو فرستاد تا برتری پیامبر که فردی درس ناخوانده و امّی بود بر همگان اثبات گردد و نیز منشوری جاویدان برای هدایت بشر باشد.

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید: حق نگفت او کافرست

در مقدمه این خلدون آمده است باید دانست که بزرگترین معجزات و شریف‌ترین و روشن‌ترین آنها از حیث دلالت قرآن کریم است که بر پیامبر ما نازل شده است، زیرا خوارق چیزی به جز وحی است که بر پیامبر القا می‌شود ولی قرآن بنفسه همان وحی ادعا شده و همان خارق معجزه است پس گواه آن در خود آنست و نیازی به دلیل مغایر آن مانند دیگر معجزات همراه وحی نیست».

هم از حق بهتر کتابی یافته هم زکل کل حسابی یافته
 بشنو از قرآن مشو بیهوده گم حجت الیوم اکملت لکم
 تو قرآن خوان مباش ای دوست خاموش اگر کافر نهد انگشت در گوش
 عطار در ابیات بالا بیشتر به جنبه عظمت و برتری قرآن توجه نموده است. آن را هدایت‌گر انسان و مانع سرگستگی او می‌داند و با توجه به مفاهیم قرآنی و مستندات تاریخ اسلام مبنی بر بی‌توجهی کافران به قرآن می‌گوید برای آن کس که به قرآن توجهی ندارد، قرآن مخوان. در مثنوی بیشتر به جنبه اعجاز قرآن و جاوید ماندن آن تا قیامت اشاره گردیده است، مولوی قرآن را به عصای موسی تشبیه می‌کند که حتی پس از مرگ پیامبر نیز بدون تحریف تا پایان جهان باقی می‌ماند:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق
 من کتاب و معجزت را فعم بیش و کم کن را ز قرآن ما نعم
 تا قیامت باقیش داریم ما نترس از مسخ دین ای مصطفی

۲- معراج

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم برد تا آیات خود را به او نشان دهیم. او محققاً خدایی شنوا و بیناست. سیرپر رمز و راز شبانه پیامبر «اسرا» در آسمان‌ها الهام‌بخش خلق ابیات شگفت‌انگیزی بوده است. نخستین سرگذشت‌نامه پیامبر، سیره‌این اسحق این حکایت را چنین نقل می‌کند شبی جبرئیل پیغمبر(ص) را بر مرکبی آسمانی به نام براق بر نشانده؛ آنگاه محمد(ص) همراه جبرئیل به سفر شد و در این سفر شبانه یا «اسرا» شگفتی‌های آسمان و زمین را در راه بیت‌المقدس به او نمایاند و پیغمبر در بیت‌المقدس

انبیای پیشین را بدید و در نماز ایشان را امامت کرد آنگاه سیر آسمانی خود را از مسجدالاقصی آغاز کرد. از آیات قرآن و احادیث متواتر معلوم می‌شود که حق تعالی پس از مسجدالاقصی پیامبر(ص) را به اعلی مرتبه آسمان‌ها برد تا عجایب سماوات و رازهای نهانی و نا متناهی را به آن حضرت نشان دهد. اتفاق بین شیعه و سنی آن است که معراج مشهور حضرت رسول(ص)، پیش از هجرت واقع شده است.

عطار از شاعرانی است که در بیشتر دیوان‌های خود بخش مستقلی را به معراج اختصاص داده است. وی با استفاده از صور شعری بدیع به نمایش سیر آسمانی پیامبر در معراج می‌پردازد و دریایی بیکران از نقش‌ها را در ذهن ترسیم می‌نماید تا سفر محمد(ص) را به دل افلاک نمایش دهد. در این سفر روحانی همه پیامبران حق به اندازه مرتبه خود از اسرار جمال و جلال خداوند خبر می‌دهند و تنها محمد(ص) است که بر آن اسرار علم کامل دارد. عطار حالت از خود بیخودی پیامبر را تا رستن کامل او از اوصاف بشری بیان می‌نماید تا بدانجا که حق تعالی با خطاب خود به چشم عنایت در رسولش می‌نگرد و به او می‌گوید ای مقصود ما از آفرینش هرچه می‌خواهی بخواه و پیامبر برای امتش شفاعت می‌خواهد و شفاعت مورد قبول درگاه حق واقع می‌شود.

عطار بیشتر معراج‌نامه‌هایش را با دعا در حق خود و توسل به پیامبر(ص) ختم می‌کند؛ پیامبری که بدین‌سان از همه پیامبران متمایز شده و به او اعتقاد دارد و عشق می‌ورزد. در توصیف عطار از معراج نقش جبرئیل دارای اهمیت خاص است. او همچون عارفان دیگری علاقه‌مند است که بگوید جبرئیل با آن همه عظمتش در سدره‌المنتهی از حرکت باز ماند؛ همچو بلبل که جدا مانده ز گل عطار؛ ذیل عنوان معراج در مثنوی‌هایش به موضوعاتی اشاره می‌نماید که مهمترین آنها عبارتند از: سوار شدن پیامبر بر براق مرکب مخصوص، همراهی جبرئیل با آن حضرت و بازماندنش در سدره‌المنتهی، خوش‌آمدگویی ملائک و حوران و شور و غوغا در عالم قدس از خود بیخود شدن پیامبر در خلوت با حق و سخن گفتن خداوند با او، درخواست پیامبر از خداوند مبنی بر شفاعت از امت خویش و قبول نمودن حق تعالی تفضیل پیامبر(ص) بر جملة خلائق و انبیای الهی سوگند خوردن خداوند به جان پیامبر اشاره به حدیث قدسی لولاک، اشاره به حدیث الفقر فخری تلمیح به داستان حضرت عیسی(ع) در آسمان چهارم که همراه داشتن یک سوزن از تعلقات دنیایی او را متوقف نمود اشاره به حدیث «أُیِّتُ عِنْدَ رَبِّي» و روزی خوردن پیامبر نزد خداوند تلمیح به برخی از آیات قرآن بیان

امی بودن پیامبر و تعالیم الهی به وی اشاره به وقوع معراج از خانه ام‌هانی و اشاره به سنت عقد المساقات در اعراب و مانند کردن پیوند استوار بین خدا و پیامبر به آن و ...

براق برق رو زین خطه خاک	براند و خطبه خواند اول بر افلاک
مدرس شد عباد مخلصین را	سبق داد از حقیقت مرسلین را
قدم بر ذروه خلد برین زد	علم بر عرش رب‌العالمین زد
فتاده غلغلی در عرش اعظم	که آمد صدر و پدر هر دو عالم

عطار در منطق‌الطیر، ذیل نعت نبی اشاره زیبایی دارد به شنیدن صدای کفش بلال در معراج وی از این نکته استفاده می‌نماید و برتری مقام پیامبر(ص) را نسبت به حضرت موسی(ع) اثبات می‌نماید:

باز در معراج شمع ذو الجلال	می‌شنود آواز نعلین بلال
موسی عمران اگر چه بود شاه	هم نبود انجاش با نعلین راه
این عنایت بین که بهر جاه او	کرد حق با چاکر درگاه او
چاکرش را کرد مرد کوی خویش	داد با نعلین راهش سوی خویش

مولوی بر خلاف عطار با اشاره‌های پراکنده به واقعه معراج در مثنوی سخن گفته است. این اشاره‌ها با تناسب به موضوعات مورد نظر مولوی بیانی دقیق و ظریف از قرب و وصول سالک در مرتبه فنا و بقا بعد از فنا محسوب می‌شود زرین کوب می‌گوید در مثنوی معراج بر اساس طرحی از پیش اندیشیده آغاز نمی‌شود بلکه از باب تداعی افکار و جز جزار کلام است و پیداست که با چنین حالی خالی ماندن مثنوی از توصیف جدانه‌ای از معراج رسول غرابتی ندارد» مولوی عروج پیامبر(ص) را در مراتب قرب الهی وصف می‌کند و معتقد است که در وصال عارفانه آن حضرت مقامی داشت که آل حق را در آن با او برابری نبود مولوی رمزی از آن حال توصیف‌ناپذیر را که در حدیث «لِيَ مَعَ اللَّهِ وَقْتُ» آمده است به طور ضمنی تقریر می‌نماید و با اشاره به آیه «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى». عدم توجه پیامبر(ص) را به تعلقات مادی و دنیایی که لازمه قرب و استغراق او در حق است نشان می‌دهد.

آنکه او از مخزن هفت آسمان	چشم و دل بر بست روز امتحان
از پس نظاره او حور و جان	پر شده آفاق هر هفت آسمان
خویش‌تن آراسته از بهر او	خود و را پروای غیر دوست کو؟
انچنان پر گشته از اجلال حق	که درو هم ره نباید آل حق

محمد(ص) در جذبه حق به سفر عاشقانه‌ای پرداخت که از اجتهاد جن و انس و جذب عام، افزون بود و آن جذبه، فضل خداوند بود بر رسول:

عشق مولی کی کم از لیلی بود گوی گشتن بهر او اولی بود
گوی شو میگرد بر پهلوی صدق غلط غلطان در خم چوگان عشق
کین سفر زین پس بود جذب خدا وآن سفر بر ناقه باشد، شیر ما
جان رسول باعث عروج او به آسمان‌ها بود و تحمل رنج و زحمت و تلاش او را بدان مقام
رساند:

همچو احمد که کمند انداخت جانش تا کمندش برد سوی آسمانش
آن که پایش در ره کوشش شکست در رسید او را براق و بر نشست
پیامبر نورچشم خود را در نماز می‌دانست؛ که اشاره به اشتیاق حضرت به معراج و قرب داشت:
بهر این بو گفت احمد در عظات دائماً قرة عینی فی الصلوة

در باب شنیدن صدای کفش‌های بلال توسط پیامبر(ص) در معراج احادیث متفاوتی آمده است. از آن جمله در حدیثی در مسند احمد نقل شده است چون پیامبر(ص) به معراج رفت و به بهشت درآمد، در کنار خود آوازی نرم شنید. گفت: جبرئیل این چیست؟ گفت: بلال اذان گوشت. وقتی پیامبر(ص) از معراج به میان مردم بازگشت گفت بلال رستگار شد. هم چنین در حدیث آمده است که پیامبر پس از بازگشت از آسمان هرگاه اشتیاق به حضرت حق و ترک زمان و مکان در سر داشت، بلال مؤذن خویش را فرا می‌خواند که ای بلال ما را به نماز زنده کن.

در شدن گفתי ار حنا یا بلال تا برون ایم از این ضیق خیال
از سوی معراج آمد مصطفی بر بلالش حبذالی جیدا
جان کمالست و ندای او کمال مصطفی گویان آر حنا یا بلال

در دفتر چهارم مثنوی آمده است که رسول به علت نازکی و ضعف حس، توان دیدن پری از جبرئیل را ندارد و از دیدن او بیهوش می‌شود. جبرئیل از روی اظهار لطف او را در آغوش می‌گیرد. به سبب آن که مهابت نصیب دشمنان است نه دوستان جان پیامبر جدا از تن وی بی‌تغییر است و اگر جبرئیل شاهد جان رسول باشد تا ابد بیهوش خواهد ماند. در معراج نیز جبرئیل خود را حریف همراهی کننده پیامبر(ص) نمی‌بیند و از وی باز می‌ماند.

از مشترکات سخن عطار و مولوی در پرداختن به معراج آن است که اعتقاد دارند، عارف بدنبال عقل سیر نمی‌کند بلکه عقل بدنبال وی راه می‌پوید و در این تکاپو عقل را به جبرئیل در معراج رسول مانند می‌کنند که چون به نهایت حد سیر خویش می‌رسد از همراهی با رسول عذر می‌خواهد.

که ای سید اگر ایم فراتر بسوزد پیش از این پر تو مرا پر
عقل چون جبریل گوید احمدا گر یکی گامی نهم سوزد مرا
تو مرا بگذار زین پس پیش ران حد من این بود ای سلطان جان
مولوی در بیتی به معراج حضرت رسول(ص) اشاره‌ای می‌کند و می‌گوید این کودکان که دامن خویش را بالا می‌گیرند و در عالم خیال خود را سوار می‌پندارند، البته از حال آنها که از نه فلک درمی‌گذرند خبر ندارند آن کس که مثل رسول به عالم بالا عروج می‌کند و این تنگنای خاک را زیر پا می‌گذارد مرتبه روح و ملک را دارد و آنچه فلک را به اهتزاز در می‌آورد، نیز عروج روح است.

جمله شان گشته سواره برنبی کین براق ماست یا دلدل پیی
حامل اند و خود از جهل افراشته راکب و محمول ره پنداشته
باش تا روزی که محمولان حق اسب تازان بگذرند از نه طبق
تعرج الروح الیه والملك من عروج الروح یهتز الفلک
سپس در مقام دفع شبهه‌یی که شاید در باب وقوع این عروج به ذهن مخاطب خطور می‌نماید خاطر نشان می‌کند که وقتی ماه در یک شب می‌تواند بروج را طی کند و عرصه آسمان را در مسیر خویش بپیماید چگونه معراج را در مورد جسم نبی انکار می‌توان کرد.

چون به یک شب مه برید ابراج را از چه مذکر می‌شوی معراج را
پیامبر در بیان برتری یقین خویش نسبت به حضرت عیسی(ع) در برابر از روی آب راه رفتن
او که از اعجاز حضرت عیسی(ع) است معراج خود را که سوار شدن بر هواست، عنوان می‌کند:
همچو عیسی بر سرش گیرد فرات کایمنی از غرقه در آب حیات
گوید احمد گر یقینش افزون بدی خود هوایش مرکب و مأمون بدی
همچو من که بر هوا را کب شدم در شب معراج مستصحب شدم

مسلماً این نوع تعبیرات به جهت علاقه و عشق وافر شاعر در نشان دادن برتری مقام پیامبر(ص) است و بیان آن از سوی آن حضرت واقعیت ندارد؛ چنانکه ملاحظه می‌نمائیم در دفتر سوم،

مولوی عکس این مطلب را بیان می‌نماید که حضرت رسول(ص)، معراج خود (ملکوت) را برتر از معراج یونس (شکم ماهی) نمی‌داند:

گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او نشیب زانکه قرب حق برونست از حساب
قرب نه بالا، نه پستی رفتنست قرب حق از حبس هستی رستن است
زیرا قرب به خدا از بالایی و نشیب و صفات متعلق به موجودات به‌دور است و قرب حق از هستی رستن است. مولوی صبر پیامبر(ص) را نیز عامل تعالی و رسیدن به معراج می‌داند:
مصطفی بین که چو صبرش شد براق بر گشایندش به بالای طباق

و در دفتر ششم نتیجه می‌گیرد که همانا معراج چیزی جز عنایت و الطاف خداوند نبود:
از الم ن شرح دو چ شمش سرمه یافت دید آنچه جبرئیل آن بر نتافت
پس از آن لولاک گفت اندر لقا در شب معراج شاهد باز ما
مولوی در غزل زیبایی با ردیف «سبحان الذی اسری» معراج روحانی دل را مطرح می‌کند:
نهی برفرق جان تاجی‌بری دل را به معراجی زد و کونش برافزایی که سبحان الذی اسری
در معراج نامه‌های آغازین، ختمه نظامی نیز زیباترین و خیالی‌ترین اشعار مشاهده می‌شود.
در این میان معراج پیامبر(ص) در مخزن الاسرار بسیار خواندنی و جالب است.

نیمشبی کان ملک نیمروز کرد روان مشعل گیتی فروز
نه فلک از دیده عماریش کرد زهره و مه مشعله داریش کرد
کرد رها در حرم کاینات هفت خط چار حد و شش جهات
۳- شق القمر

منقول است که چهارده نفر از منافقان که در عقبه می‌خواستند حضرت محمد(ص) را به قتل برسانند، در شب چهاردهم ماه ذی‌الحجه نزد او آمدند و گفتند: هر پیامبری معجزه‌ای نمایان داشت: ما امشب از تو معجزه بزرگی می‌خواهیم امر کن ماه دو نیمه شود. آن حضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و به ماه امر کرد که دو نیم شو ماه از وسط شکافت، گفتند: ای محمد، امر کن به حال خود برگردد. حضرت فرمان داد و ماه به حالت اول خود برگشت (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۵۴).

شق القمر، مأخوذ از آیات اول و دوم سوره قمر است که اشاره به شکافتن ماه به اشارت رسول (ص) دارد. صوفیان قمر را به قلب پیامبر(ص) تأویل کنند و بنابر آن، دو نیمه شدن کنایت

است از استوای حالت قلبی وی از جهت کثرت و وحدت و نشانه قیامت ظهور اوست به اتر آن که سلسله نبوت و رسالت بدو ختم شده است؛ چنانکه امتداد زمان به قیامت منتهی می‌گردد شاعران در اشعارشان شق القمر را بیشتر مصداقی برای اثبات اعجاز پیامبر(ص) می‌گیرند نه نشانه‌ای برای قیامت (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۵۴).

ز تو گر معجزی خواهند ناگاه اشارت کن به انگشتی سوی ماه
به صدق خویش دین را محترم کن به انگشتی مه گردون قلم کن
حسودت می‌گزد انگشت از غم تو می بر هم به انگشتی مه از هم

صدق نبی پاسخ به معاندان دین رفع نزاحم بد اندیشان و حسودان، نکاتی است که در اشاره به شق القمر از نظر عطار و مولوی دور نمانده است. گاه عطار شق القمر را انگشت زدن در چشم زمانه می‌داند و مولوی آن را معجزه‌ای همپایه معجزه حضرت ابراهیم(ع):

تو را چون ماه شد انگشتوانه زدی انگشت در چشم زمانه
ماه با احمد اشارت بین شود نار ابراهیم را نسیرین شود

مولوی در پرداختن به اعجاز پیامبر اکرم(ص) بیش از همه به شق القمر توجه نموده است و به مناسبت‌های مختلف از آن بهره جسته است.

۴- رد الشمس

ردالشمس داستان بازگرداندن آفتاب است برای علی(ع) که سر رسول(ص) را در دامن داشت و او خفته بود، چون از خواب برخاست آفتاب به غروب نزدیک شد و به دعای رسول بازگشت. عطار و مولوی هر کدام تنها به آوردن یک بیت که تقریباً از نظر مفهوم مشابه هستند. در این مورد بسنده نموده‌اند. تصور می‌شود که مولوی در بیان این بیت از عطار الهام گرفته باشد:

ماه را انگشت او بشکافته مهر از فرمانش سر ناتافته

(منطق الطیر، ۱۳۰)

۵- ایمان آوردن جنیان به پیامبر(ص)

پیامبر(ص) از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد تا مردم را در آن مرکز اجتماع بزرگ به سوی اسلام دعوت کند اما کسی به دعوت او پاسخ مثبت نگفت، در بازگشت به محلی رسید که آن را وادی جن می‌گفتند شب را در آنجا ماند و تلاوت آیات قرآن می‌فرمود گروهی از جنیان شنیدند و ایمان آوردند و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند(فروزانفر، ۱۳۸۴: ۵۴).

سالك دلدادہ ای بیدل دلیر
مضطفی را لیلۃ الجن دیدہ ای
پیش جن آمد زجان خویش سیر
قصۃ ثقلین از او پرسیدہ ای
سورتی و سورتی قرآن توراست
هر زفانی در دہان گردان تور است
این بیت اشارہ بہ سورہ جن دارد کہ با این آیہ آغاز می‌شود: «قُلْ اَوْحٰی اِلٰی اِنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْاٰنًا عَجَبًا» .

چون بہ دعوت کرد شیطان را طلب
گشت شیطانش مسلمان زین سبب
کرد دعوت ہم بہ اذن کردگار
جنیان را لیلۃ الجن آشکار
اشارہ دارد بہ حدیث شریف نبوی کہ فرمود «أَسْلَمَ شَيْطَانِي عَلَى يَدِي»، شیطان نفسم بہ دست من تسلیم شد. مراد از این سخن آن است کہ انسان کامل غرایز و شہوات خود را چنان رام کردہ است کہ در نہایت امر از آنها منحصرأ برای اعمال نیکو و کارہای خدایی استفادہ می‌کند.
۶- اعجاز نام پیامبر(ص)

الف - نام مبارکی کہ ہر چہ پیر مرد یہودی آن را از تورات پاک می‌کرد دوبارہ نوشتہ می‌شد، در کتب سیرہ پیامبر آمدہ است کہ مردی یہودی ہنگام خواندن تورات ہر گاہ کہ بہ نام پیامبر (ص) می‌رسید آن را پاک می‌کرد و روز دیگر نوشتہ می‌یافت. ہمین مطلب باعث پی بردن او بہ عظمت پیامبر(ص) شد ایمان آورد و اسلام را پذیرفت عطار در حکایتی بسیار زیبا این مطلب را ذکر کردہ است. از آنجا کہ شیوہ داستان پردازی عطار بر مبنای ایجاد گرہ‌های عاطفی است، وی با ہنرمندی خاص شاعرانہ اش مسألہ رحلت پیامبر(ص) را مطرح می‌کند تا شدت پشیمانی مرد یہودی را بہ نمایش بگذارد. او ضمن نشان دادن علاقہ اصحاب و یاران بہ پیامبر و اندوہ شدیدشان بہ‌خاطر رحلت آن حضرت با عنوان کردن نام حضرت علی (ع) و حضرت فاطمہ(س) در خلال داستان علاقہ‌مندیش را بہ خاندان نبوت نیز بیان می‌نماید (رازی، ۱۳۷۵: ۶۵).

یکی پیر معمّر بود در شام
چو پیش نام پیغمبر رسیدی
کہ چون تورات میخواندی بہ ہنگام
از آنجا محو کردی یا بریدی
نوشتہ یافتی نام پیمبر
چو مصحف باز کردی روز دیگر

ب - نام پیامبر (ص) نامی کارآمد و مبارک در بین یهودیان تا قبل از بعثت

پیش از آنکه نقش احمد فر نمود
نعمت او هر گیر را تعویذ بود
تا به نام احمد از یستفتحون
یاغیانشان می‌شدندی سرنگون
هر کجا حرب مهولی آمدی
غونشان گزاری احمد بدی

در کشف‌الاسرار آمده است: سعید بن جبیر گفت: «در جاهلیت جهودان ساکن مدینه بودند. کفار عرب به جنگ ایشان برخاستند. جهودان را در مدینه قلعت‌ها بود استوار کرده و محکم، چون با عرب جنگ در پیوستند اگر عزیمت بر آنان آمدی به قلعت‌ها پناه گرفتندی و عرب به پای قلعه نشست و ایشان را حصار می‌دادندی و چون کار بر آنان تنگ شدی، ضعفشان پیدا گشتی، دست‌ها برداشتندی سوی آسمان و از احمد که رسول آخرالزمان است نصرت خواستندی.

ج - نام پیامبر (ص) مایه نجات مسیحیان

مولوی در داستان پادشاه جهود و مکر وزیرش برای ایجاد فتنه و اختلاف در دین حضرت عیسی (ع) می‌گوید، هنگامی که دوازده فرقه بنی‌اسرائیل به جان هم می‌افتند، فقط آنهایی درامانند و زنده می‌مانند که اعتقاد به موعود انجیل یعنی «احمد» دارند.

بود در انجیل نام مصطفی
آن سر پیغمبران بحر صفا
بود ذکر حلیه‌ها و شکل او
بود ذکر غزو و صوم و اکل او
طایفه نصرانیان بهر ثواب
چون رسیدندی بدان نام و خطاب

۷- امی بودن پیامبر (ص)

پیامبر اکرم (ص) درس ناخوانده و امی بود و یکی از معجزات آن حضرت، یعنی آوردن فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کتاب بشریت در حالی بود که خواندن و نوشتن نمی‌دانست. در قرآن مناسبت‌های مختلف به امی بودن پیامبر (ص) اشاره گردیده است. پیامبر امی بود اما وسعت نظر داشت و به تمام ذرات عالم آگاه بود. قرآن علت امی بودن پیامبر (ص) را چنین ذکر می‌کند: «مَا كُنْتُ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»، تلاوت نمی‌کردی پیش از بعثت کتابی و نامه‌ای را و نمی‌نوشتی کتابی را به دست راست خود، اگر چنین بود به شک می‌افتادند اهل بطلان.

امدت اقرأ زدل خواننده
وز الم نشرح به جان داننده
تونه طفل الف بی‌خواندن
خط تست از لوح مولی خواندن
لاجرم امی مطلق آمدی
صامت از خود ناطق از حق آمدی

تمام ابیات اشاره دارد به عنایت خداوندی نسبت به رسول اکرم(ص) و داشتن علم لدنی و واقف بودن بر تمام اسرار عالم؛ بنابراین امّی بودن پیامبر(ص) نیز معجزه‌ای بود از جانب خداوند متعال که با وجود آن به پیامبر کلمات جامعه داده شد که با یک سخن کوچک یک دنیا مطلب می‌توانست بیان کند و دفتر شعر فصیح‌ترین شعرای عرب آن روزگار، نزد او کوچک و حقیر بود. مولوی در فیه ما فیه به شرح این موضوع پرداخته است:

«مصطفی را (ع) که امّی می‌گویند از آن رو نمی‌گویند که بر خط و علوم قادر نبود یعنی از این رو امّی اش می‌گفتند که خط و علم و حکمت او مادرزاد بود نه مکتسب. کسی که به روی مه رقوم نویسد او خط نتواند نبشتن؟ و در عالم چه باشد که او نداند؟ چون همه از او می‌آموزند. عقل جزوی را عجب چه چیز باشد که عقل کل را نباشد؟»
سعدی در این باره می‌گوید:

یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست
عطار مفاهیم متنوعی را در مورد امّی بودن پیامبر(ص) ذکر کرده در صورتی که مولوی در این زمینه کمتر سخن گفته است.

۸ - پیشگویی پیامبر(ص) از امور غیبی

پیامبر(ص) براساس علم لدنی از جانب خداوند به تمام اسرار وقوف کامل داشت. پیشگویی‌های فراوان پیامبر(ص) در موارد مختلف عاملی برای ایمان آوردن برخی از کفار به‌شمار می‌رفت. این پیشگویی‌ها بسیار زیاد و در کتب شرح حال پیامبر(ص) بیان شده است. بسیاری از شاعران همچون عطار و مولوی در اشعار خود به مواردی از این پیشگویی‌ها اشاره نموده‌اند. و در قالب حکایت و داستان موضوع اصلی را با جلوه‌های داستانی آمیخته تا جذاب و برای همه قابل فهم باشد.

الف - خبر دادن پیامبر(ص) از اینکه دو کبوتر بچه با مادرشان در بغل اعرابی پنهان بود.
یکی اعرابی آمد پیش مه‌تر کنار خویش محکم کرده در بر
بدو گفتا که من اسلام آرم اگر گویی چه دارم در کنارم
پیامبر گفت داری یک کبوتر گرفته دو کبوتر بچه در بر

به علت پایین بودن فهم اکثر مردم در زمان صدر اسلام، بعید نیست که چنین درخواست‌هایی از پیامبر(ص) شده باشد که در کتب سیره به برخی از آن‌ها اشاره شده است. در خور تامل

است که وقتی حضرت علی(ع) دریای علم الهی به مردم روگار خود فرمود: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» مردی اعرابی از آن حضرت پرسید بگو در سر من چند «مو» وجود دارد.

ب - خبر دادن پیامبر(ص) به اینکه پس از رحلتش مهمانی به قصد دیدار او می‌آید.
 که آن ساعت که جان با دادگر داد بزیر لب از این حالم خبر داد
 که ما را عاشقی می‌آید از راه ولی رویم نبیند آن نکوخواه
 بدو ده این موقع، کین تماش به نیکویی از ما برسان سلامش
 پ - خبر دادن پیامبر از شهادت امام علی(ع)

پیامبر اکرم(ص) نحوه شهادت حضرت علی(ع) را به او خبر داده بود؛ اما مولوی با طبع شاعرانه اش این موضوع را با تفصیل‌های نادرست بیان داشته است:

گفت پیغمبر به گوش چاکرم کو برد روزی زگردن این سرم
 کرد اگه آن رسول از وحی دوست که هلاکم عاقبت بر دست اوست
 ت - خبر دادن پیامبر(ص) از رحلت خود

روز رحلت پیامبر(ص) را شیعه بیست و هشتم صفر و اهل تسنن دوازدهم ربیع‌الاول سال یازدهم هجری ذکر نموده‌اند. این حکایت مثنوی بر اساس نظریه دوم، یعنی دوازدهم ربیع‌الاول بیان شده است از پیامبر(ص) به جهت شوق لقای حق روایت شده است که: «مَنْ بَشَرْنِي بِخُرُوجِ صَفَرٍ بَشَرْتُهُ بِالْجَنَّةِ». به موجب این روایت پیامبر(ص) همواره چشم به راه بود تا پایان ماه صفر فرا برسد و با آغاز ربیع‌الاول به دیدار حق نایل آید. داستان بشارت عکاشه به صورت دیگری که ارتباطی با خروج ماه صفر ندارد، بیشتر در روایت مشهور است. لیکن روایت مثنوی از شوق رسول به ترک متاع غرور و نیل به مقام فنا و شهود حاکی است، که در عین حال صبغه عرفانی جالبی به روایات راجع به رحلت رسول(ص) می‌دهد.

احمد آخر زمان را انتقال در ربیع اول آید بی‌جدال
 چون صفر آید شود شاد از صفر که پس این ماه می‌سازم سفر
 گفت هر کس که مرا مرده دهد چون صفر پای از جهان بیرون نهد

ث - خبر دادن پیامبر(ص) از وجود او پس قرنی
 خبر دادن پیامبر(ص) از وجود او پس قرنی که موفق به دیدار پیامبر، در زمان حیات آن حضرت نشد مستندی برای توجیه اخبار صوفیه در باب بشارت دادن بایزید بسطامی به ولادت ابوالحسن خرقانی می‌باشد.

گفت بوی بوالعجب آمد به من همچنانک مر نبی را از یمن
که محمد گفت بر دست صبا از یمن می‌آیدم بوی خدا
بوی رامین می‌رسد از جان ویس به‌سوی یزدان می‌رسد هم از اویس

۹- معجزه پیامبر(ص) در جمادات و نباتات

«محدثان خاصه و عامه روایت کرده‌اند به سندهای معتبر که چون حضرت رسول(ص) در دره‌های مکه راه می‌رفت به هر سنگ و درخت که می‌گذشت خم می‌شدند و برای تعظیم آن حضرت سجده می‌کردند و می‌گفتند: «السلام علیک یا رسول الله».

مولوی در خصوص معجزه پیامبر(ص) در جمادات می‌گوید: (نیکلسون، ۱۳۸۴: ۵۴)

در جمادات از کرم عقل آفرید عقل از عاقل به مهر خود برید

الف - ستون حنانه

اشاره به قصه معروفی است که در کتب معتبر به آن اشاره شده است، بدین صورت که روایت کرده‌اند، چون حضرت رسول(ص) به مدینه هجرت نمود و مسجد را بنا کرد جانب محراب مسجد درخت خرمایی خشک بود و هرگاه حضرت خطبه می‌خواند بر آن درخت تکیه می‌فرمود. پس یکی از صحابه گفت: ای پیامبر خواهی که برای تو چیزی بسازم که در وقت خطبه بر آن قرار گیری؟ پیامبر فرمود: آری. پس آن مرد منبری سه پله ساخت، اول مرتبه که آن حضرت بر منبر آمد آن درخت به ناله آمد، مانند ناله‌ای که ناقه در مفارقت فرزند خود کند. پس آن حضرت از منبر به زیر آمد و درخت را در برگرفت تا ساکن شد، پس فرمود: «اگر من او را در بر نمی‌گرفتم تا قیامت ناله می‌کرد»؟

چون به منبر بر شد آن دریای نور ناله حنانه می‌شد دور دور
آسمان بی‌ستون پر نور شد و آن ستون از فرقتش رنجور شد
سالک آمد چون شکر پیش نبات گفت ای سرسبزی ز آب حیات

چنانکه ملاحظه می‌شود مولوی از بیان این مطلب فقط به عنوان کردن یک داستان نظر ندارد، بلکه سعی می‌کند در قالب این داستان به غافلان هشدار دهد که مبادا از چوبی کمتر باشند. افکار فلسفی‌ها را که فقط بر اساس عقل است رد کند و بگوید که همه این معجزات برای تداوم و استواری دین است.

ب - تعظیم و تسبیح سنگ‌ها برای پیامبر(ص)

از آنجا که پیامبر اکرم(ص) قبل از رسیدن به مقام رسالت دارای مقام نبوت بوده است، بنا به روایاتی که از ایشان نقل گردیده حتی قبل از بعثت سنگ‌ها در مکه به ایشان سلام می‌نمودند. بنابراین، این معجزه را می‌توان از معجزات قبل از بعثت نیز به‌شمار آورد.

گهی در دست بود سنگش سخنگو	گهی ز نهار از وی خواست آهو
گهی از سنگ نخلی کرد پیدا	که در آن حال بار آورد خرما
داعی ذرات بود آن پاکذات	در کفش تسبیح کردی ز آن حصات

ج - پاک و مطهر بودن زمین برای پیامبر(ص)

خاک در عهدش قویتر چیز یافت	مسجدی گشت و طهوری نیز یافت
گفت پیغمبر که از بهر مهان	حق نجس را پاک گرداند، بدان
چون درخت و سنگ کاندل هر مقام	مصطفی را کرده ظاهر والسلام

شهادت دادن سنگ‌ریزه‌ها در دست ابوجهل به حقانیت رسول(ص)

از میان مشیت او هر پاره سنگ	در شهادت گفتن آمد بی درنگ
لا اله گفت الا الله گفت	گوهر احمد رسول الله سفت
چون شنید از سنگ‌ها بوجهل این	زد از خشم آن سنگ‌ها را بر زمین

نظامی در این باره گفته است:

به معجز بد گمانان را خجل کرد	جهان سنگ دل را تنگ دل کرد
------------------------------	---------------------------

جامی نیز گفته است:

سنگی کم ز مهره تسبیح	در کفش سبزه خوان به لفظ فصیح در
و آن فصیحان دل سیه چو سنگ	خموشی ز نعت او یک رنگ

«همچنان که سنگ‌ریزه‌ها در دست ابوجهل به حقانیت رسول گواهی می‌دهند، جمادات و گیاهان در هر مقامی بر تقدیس رسول زبان گشوده‌اند و این‌ها از این پیامبر تجلی‌گر قدرت الهی به نحو معجزه‌آسا دانش و قوه سخن گفتن یافته‌اند».

همچنان که این جهان پیش نبی	غرق تسبیح است و پیش ماغبی
سنگ بر احمد سلامی می‌کند	کوه یحیی را پیامی می‌کنند
پیش تو آن سنگ‌ریزه ساکتست	پیش احمد او فصیح و قانتست

۱۰- معجزه پیامبر (ص) در باب حیوانات

الف - زیاد شدن شیر بز

هنگامی که پیامبر(ص) به جانب مدینه هجرت نمود در میان راه به خیمه‌ام معبد رسید و از اور گوشت و خرما طلبید تا از او بخرد گفت: ندارم. پیامبر(ص) در آنجا بر ضعیفی دید که شیر نداشت، دوشید و شیر از پستانش جاری شد. رسول اکرم(ص) و چند نفری که همراه ایشان بودند، از شیر خوردند و سیر شدند. پیامبر(ص)، مجدداً دوشید و ظرف پر از شیر را به پیر زن داد.

چو آمد در سرای ام معبد	بزی را دید شیرش خشک و مفرد
به جانش گشت آن جدی خریدار	که دید او آفتاب آمد پدیدار
جو خواجه دست بر پستان نهادش	ز پستان شیر چون باران گشادش

ب - بزغاله زهر آلود

پس از فتح خیبر، پیامبر(ص) در آنجا ماند. زینب دختر حارث، زن سلام بن مشکم بزغاله‌ای برای حضرت هدیه آورد. از پیش پرسیده بود که پیامبر(ص) کدام یک از اعضای بزغاله را بیشتر دوست دارد، گفته بودند شانه را. او همه بزغاله را زهر آلود کرد و به شانه اش بیشتر از اعضای دیگر زهر زد. هنگامی که پیامبر(ص) لقمه‌ای از شانه بزغاله را خورد، آن را خوشمزه نیافت. در آن لحظه بشر بن برا بن معرور نزد پیامبر بود و داشت از آن بزغاله با لذت تناول می کرد. پیامبر(ص) گفت: این استخوان می گوید که زهر آلود است. بشرین برای که از بزغاله زهر آلود خورده بود، جان داد و گفته‌اند که پیامبر نیز به همان دلیل رحلت فرمود.

ز مشتی گاو نا پرده خته دهر	بکش انگشت از بزغاله زهر
دعوت حیوان چو کرد او آشکار	شاهدش بزغاله بود و سوسمار

پ - لبیک گفتن سوسمار

روزی حضرت رسول(ص) نشسته بود، ناگهان شخصی عرب نزد او آمد. عرب سوسماری شکار کرده، آن را در آستین پنهان کرده بود. گفت: این کیست؟ گفتند: «پیامبر خدا» گفت: «به لات و عزی قسم که هیچ کس نزد من دشمن تر از تو نیست.» حضرت فرمود: «ایمان آور». اعرابی سوسمار را از آستین خود انداخت و گفت: «ایمان نمی آورم، مگر این که این سوسمار ایمان بیاورد.» حضرت به آن سوسمار خطاب کرد سوسمار به زبان عربی فصیح جواب داد: «لبیک و سعدیک». فرمود: «من کیستم؟» گفت: تو رسول پروردگار عالمیانی خاتم پیامبران».

اعرابی گفت: «حجتی از این واضح تر وجود ندارد پس شهادتین گفت و ایمان آورد (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۵۴).

دعوت حیوان چو کرد او آشکار شاهدش بزغاله بود و سوسمار
ت - عقاب و موزه پیامبر(ص)

«در روایت مثنوی وقتی عقاب موزه ربای در خطاب به پیامبر (ص) می گوید، که اگر من ماری را که در درون موزه تو است دیدم این دیدن هم نیست از من، عکس تست ای مصطفی، هنر بیان مولانا اوج جالبی دارد و مخاطب مثنوی احساس می نماید که قصه وی معجزه رسول را بهتر از روایات مشهور اهل حدیث توجیه و تقریر می کند؟».

ربوده شدن موزه پیامبر(ص) توسط عقاب در آن هنگام که آماده رفتن، برای ادای نماز بود. هر چند به ظاهر ناخوشایند بود، اما در باطن دفع خطری را به دنبال داشت «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ...».

اندر این بودند کاواز صلا مصطفی بشنید از سوی غلا
مار در موزه ببینم بر هوا نیست از من عکس تست ای مصطفی
در باب اشاره به معجزات مربوط به حیوانات مولوی به همین مورد بسنده کرده، در حالی که عطار موارد متعددی را در این خصوص بر شمرده است.

۱۱- نزول غذا و میوه های بهشتی برای پیامبر(ص)

نزول غذا و میوه های بهشتی برای پیامبر(ص) و اهل بیت او از مواردی است که در روایات زیادی به آن اشاره شده است. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «انی اظل عند ربی یُطْعِمُنِی وَیَسْقِیْنِی» من شب را نزد پروردگارم بسر می برم مرا می خوراند و می نوشاند». روزه وصال بر پیامبر حلال و بر امت او حرام است. آن حضرت دیگران را از روزه وصال (روزه امروز را بدون افطار به روز بعد منتقل کردن)، منع می کرد، یکی از مسلمانان گفت ای رسول خدا پس چرا شما این کار را کردید، فرمود: «من شب را به صبح می آورم در حالی که پروردگارم مرا طعام می کند و می نوشاند».

هر طعامی کان سوی خلقت رسید آن از خلق خالق خلقت رسید
گر نیایی تا ابد بوی طعام قوت یطعمنی و یسقینی تمام
چون ابیت عند ربی فاش شد یطعم و یسقی کنایت زاش شد

هم چنین ابیات زیر اشاره دارد به آوردن انگور بهشتی توسط جبرئیل، در نماز برای حضرت رسول(ص) و نزول میوه‌های بهشتی که اغلب مورخین و نویسندگان شرح احوال رسول خدا بدان تصریح نموده‌اند.

ز حضرت سینه پر نور او یافت ز جنت در نماز انگور او یافت
چو خورد اندر نماز انگور جنت چرا دایم ندید او حور جنت
سالک آمد چون شکر پیش نبات گفت ای سرسبزیت زاب حیات...
عجاز مربوط به نزول غذا و میوه‌های بهشتی برای پیامبر(ص)، در اشعار عطار نمود بارزتری دارد، و مولوی کمتر بدان پرداخته است.

۱۲- کژ ماندن دهان مسخره کننده نام پیامبر(ص)

حکم بن عاص بن امیه، عموی عثمان بن عفان خلیفه سوم و پدر مروان خلیفه اموی، وقتی پیامبر(ص) حرکت می‌کرد، بدنبالش راه می‌افتاد و چون بوزینگان چشم و دهان و بینی خود را برای اهانت به مقام رسول‌الله کج می‌کرد. با دعای پیامبر(ص) دهان این مرد کج شد (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۸۴)

آن دهان کج کرد و از تسخر بخواند نام احمد را دهانش کز بماند

۱۳- مزرعه شدن سنگلاخ

این داستان نیز از آن داستان‌هایی است که سندی برای آن پیدا نشده است و به نظر می‌رسد که از آن دسته مطالبی باشد که واعظان از زبان عامه می‌آورند تا به نتیجه‌ای که می‌خواهند برسند و به درستی و نادرستی آن کاری ندارند. شهیدی و فروزانفر معتقدند که مولوی این داستان را از معارف بهاء ولد گرفته است و ریشه تاریخی ندارد.

داستان آن است که به درخواست مقوقس (وزیر هراکلیوس و حاکم اسکندریه که رسول بدو نامه نوشت و او را به اسلام فراخواند)، با معجزه پیامبر(ص) سنگلاخی مبدل به کشتزار شد. زرین کوب در این باره می‌گوید: «ظاهراً اصل تاریخی ندارد و اگر آنچنان که مؤلف فاتح الابیات و بعضی شارحان پنداشته‌اند، مقوقس در اینجا یک تن از فقرای صحابه نباشد، این قصه با آنچه از احوال مقوقس نایب السلطنه و فرمانروای مصر نقل است، توافق ندارد».

یا به دریوزه مقوقس از رسول سنگلاخی مزرعی شد با اصول

۱۴- فریاد رسیدن رسول تشنگان قوم را

به موجب روایت مثنوی رسول خدا(ص) وقتی در راه خویش با یک کاروان عرب برخورد کرد که از تشنگی نزدیک بود هلاک شوند به فریاد آنها رسید، و از مشک غلام سیاهی که برای

خواجهاش آب می‌برد، تمام تشنگان قوم را سیراب کرد، و غلام سیاه را که از مشاهده این معجزه به پیامبر(ص) ایمان آورد با نور کرامت خود و دستی که بر رویش کشید، سپید روی ساخت. اصل این حکایت به احتمال قوی از روایت معروف عمران بن حصین (که واقعه تعریس نیز بدان مربوط است) مأخوذ است که در طی آن پیغمبر(ص) چهل تن از یاران را از مشک پیرزنی سیراب می‌نماید.

اندر آن وادی گروهی از عرب خشک شد از قحط بارانشان قرب
در میان آن بیابان مانده کاروانی مرگ خود برخوانده
ناگهانی آن مغيث هر دو کون مصطفی پیدا شد از ره بهر عون
۱۵- ناطق شدن عیسی وار کودک دو ماهه

در بین اهل همان دهی که غلام سیاهی به معجزه پیامبر(ص) سپیدرو گشت، زنی از کافران برای امتحان پیش پیامبر می‌آید. کودک دو ماهه‌اش زبان می‌گشاید و به پیامبری پیامبر(ص) شهادت می‌دهد.

در روایات واقعه طفل یک‌روزه ای که هنگام بازگشت پیامبر (ص) از حجة الوداع به پیامبری آن حضرت شهادت داد، نقل شده است، اما با داستان سیراب کردن تشنگان که مربوط به بازگشت از خیبر است مقارنه و ارتباطی ندارد. مولوی از جهت اینکه ناظر به نقل تاریخ و سیرت نیست اشکالی در اینکه آنها را به هم مربوط بداند ندیده است، یا اصل ماخذ او که از روایات قصاص بوده، هر دو واقعه را به هم مربوط می‌دانسته است.

هم از آن ده یک زنی از کافران سوی پیغمبر دوان شد زامتحان
پیش پیغمبر در آمد با خمار کودکی دو ماهه زن را بر کنار
گفت کودک سلم الله عليك يا رسول الله قد جننا اليك
۱۶- ردای پیامبر(ص)، دیده معنوی

داستانی است که بدون مأخذی در احادیث و سنن در مثنوی روایت شده، حاکی از قدرت مافوق بشری ردای پیامبر (ص) می‌باشد که کنایه از خرقه پیر است (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۵۴). روزی پیامبر(ص) به گورستان می‌رود، وقتی به خانه برمی‌گردد، صدیقه(عایشه) عمامه و سرو لباس پیامبر(ص) را دست می‌کشد و به پیامبر می‌گوید چرا لباس‌هایت خیس نشده است. پیامبر از او می‌پرسد امروز چه پوششی بر سر داشتی، و او جواب می‌دهد ردای تو را، آنگاه پیامبر(ص) می‌گوید که تو به‌خاطر آن ردا دیده معنوی یافته، باران غیبی را مشاهده کرده‌ای.

مصطفی روزی به گورستان برفت	با جنازه مردی از یاران برفت
چون زگورستان پیمبر بازگشت	سوی صدیقه شد و همراهز گشت
چشم صدیقه چو بر رویش فتاد	پیش آمد دست بر وی می نهاد
گفت پیغمبر چه می جویی شتاب	گفت باران آمد امروز از سحاب

۱۷- دستمالی که در آتش نمی سوخت

«انقروی» از «نزهة الناظر» از «قتاده بن نعمان» آرد: انس را دستمالی بود که چون آلوده می شد در آتشش می افکند و پاکیزه می شد. می گفت رسول خدا(ص) آن را به رخ خود کشیده و آتش چیزی را که بر روی پیغمبران بگذرد یا چهره آنان را پوشاند، نخورد.

در تنور پر زاتش در فکند	آن زمان دستار خوان را هوشمند
بعد یک ساعت برآورد از تنور	پاک و اسپید و از آن اوساخ دور
قوم گفتند ای صحابی عزیز	چون نسوزید و منفی گشت نیز
گفت زانکه مصطفی دست و دهان	بس بمالید اندرین دستار خوان

۱۸- منازعت امیران عرب با پیامبر (ص)

این داستان با واقعیات تاریخی و روایات توافق ندارد و از قراین بر می آید که خود مولوی هم دکتر تو در نقل آن به ظاهر قصه توجهی ندارد، بلکه به باطن آن که بیانگر برتری پیامبر(ص) بر مخالفان اوست توجه دارد. بنابراین قصه امیران عرب نزد رسول خدا می آیند که تو نیز امارت مثل ماست اینک، بخش کن این ملک را و بخش خود بگیر، و چون پیامبر(ص) امارت خود را از جانب حق و امری ورای امارت آنها می خواند، از وی حجت می خواهند. در این اثنا سیلی در می رسد و هر یک از امیران برای امتحان نیزه خود را در آب فرو می کند. نیزه های آنها را آب می برد و عصای پیامبر همچنان ثابت می ماند و آب از کنار آن راهش را می گرداند. امیران که این معجزه را آشکار می بینند - به جز سه تن - همه ایمان می آورند (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۵۴).

آن امیران عرب گرد آمدند	نزد پیغمبر منازع می شدند
که تو میری هر یک از ما هم امیر	بخش کن این ملک و بخش خود بگیر
گفت لیکن مرا حق ملک داد	مر شما را عاریه از بهر زاد
قوم گفتند ای امیر افزون مگو	چیست حجت بر فزون جویی تو؟

نتیجه‌گیری

معجزات و کرامات ائمه معصومین در طی قرون و اعصار و در متون مختلف دارای ساز و کارهای متعددی بوده است. پذیرش یک عنصر به عنوان مهم‌ترین عامل تحولات فکری امری است که همواره از جانب صاحبان تفکر در جایگاه نقد و بررسی قرار گرفته است. تبیین اثرپذیری انسان‌ها از روابط و مناسبات عرفانی بر اساس مبانی گسترده‌ی متون دینی و ادبی می‌تواند انسان‌ها را در کشف رهیافت‌های ساختاری کشف و شهود حقایق اصلی وجود یاری سازد. با تکیه بر این امر می‌توان اذعان نمود که دو متن ادبی شاخص نظیر مثنوی و منطق‌الطیر در حکم یک پیکره‌ استوار تاریخی عرفانی، حکمی و اخلاقی می‌توانند انسان‌ها را در طی دوران‌های متعدد تاریخی و اجتماعی در مسیر روشنگری رهنمون سازند. در پژوهش حاضر با تکیه بر عنصر اعمالی که با نام خرق عادت و یا معجزه در این دو اثر پرداختیم گواه بر این مدعاست که مثنوی و منطق‌الطیر هریک با برخورداری از شاخصه‌های سخنوری وزیر ساخت‌های حکمی توانسته‌اند رموز پنهان دین و شریعت را با زبان تمثیل بیان نمایند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نیکلسون، رینولد. (۱۳۷۴). *شرح مثنوی معنوی*. ج ۶، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
۳. کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸۱). *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*. تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی، چاپ ششم، تهران: همان.
۴. کمالی‌پور، فرامرز. (۱۳۹۷). *بررسی بعد تعلیمی در آثار عطار (منطق‌الطیر، الهی‌نامه و مصیبت‌نامه) بر اساس نظریه تداعی*. به تبیین مبانی تعلیم و تربیت در آثار عرفانی منطق‌الطیر، فصلنامه جستارهای نوین ادبی، دوره ۵۷، شماره ۲.
۵. رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۱). *مرصاد‌العباد*. مقدمه محمدامین ریاحی، چاپ هشتم، تهران: علمی.
۶. سعدی، مصحح‌الدین. (۱۳۸۳). *بوستان*. به کوشش مظاهر مصفا. چاپ اول، تهران: روزنه.
۷. شه‌دوستی، مریم. (۱۳۸۹). *نقش آموزه‌های مثنوی مولانا در تربیت عاطفی و معنوی دانش‌آموزان*. اولین همایش ملی علوم انسانی با رویکرد نوین.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). *بحر در کوزه*. چاپ یازدهم، تهران: علمی.
۹. ————. (۱۳۸۲). *سرّنی*. ج ۳، تهران: علمی.
۱۰. فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۴۷). *قصص مثنوی*. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

۱۱. عطارنیشابوری، محمدابن ابراهیم. (۱۳۸۲). *منطق‌الطیر*. به اهتمام احمد خاتمی، چاپ اول، تهران: سروش.
۱۲. فرمانی، صدیقه و همکاران. (۱۴۰۳). *بررسی روان‌شناختی خودخواهی و خود بزرگ‌بینی با تکیه بر مثنوی معنوی مولوی*. فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، دوره ۱۶، شماره ۱، زمستان.
۱۳. نظامی گنجه‌ای. (۱۳۱۳). *خسرو و شیرین*. تصحیح وحید دستگردی، تهران: ارمغان.
۱۴. _____. (۱۳۸۰). *هفت پیکر*. تصحیح وحید دستگردی به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران: قطره.

A Comparative Analysis of the Prophet's Miracles in the Masnavis of Rumi and Attar

Abstract

Religious and mystical texts, endowed with various rhetorical features such as pedagogical interactions, address philosophical and ethical relationships. Therefore, considering the literary foundations of such texts as indicative of existential modes of thought can be influential. Accordingly, examining religious structures is essential for understanding the foundations of existential philosophy. In this study, we explore the broad spectrum of the Prophet's miracles as represented in two major works: *Masnavi-ye Ma'navi* by Rumi and *Mantiq al-Tayr* by Attar. Our aim is to understand the methods Rumi and Attar employ to express mystical principles and convey the Prophet's miracles, and to what extent their discourse manages to articulate the foundational structures of prophetic miracles.

Keywords: Prophet, Masnavi, Rumi, Attar, religion, mysticism.